

التنبیه علی حروف التصحیف

تالیف

حمزة بن الحسن الاصفهانی

در شماره سوم مجله گرامی ارمان مقاله ای بعنوان فوق چاپ یافته است . در ضمن خواندن شماره چون نظرم بعنوان مقاله مزبور افتاد یقین کردم که انای بهار نگارنده آن مقاله داستان کتاب حمزه را چنانکه هست برشته نگارش کشیده . ولی چون مقاله را خواندم بحدنیا تعجب کردم که او انهمه بر کتمان حقایق کوشیده است .

داستان کتاب مزبور اینست که در میان تالیفات حمزه سیاهانی از این تالیف او نسخه ای معلوم نبود و همگی آنرا مقصود می پنداشتند تا درینجسال پیش نگارنده اینمقاله نسخه بسیار کهنه آنرا در کتابخانه مدرسه مروی سراغ گرفته و بطریقی که شرحش در اینجا بیجاست توانستم آن نسخه را برای استنساخ در دسترس خود داشته باشم . ولی نسخه مزبور یادگار هفت بلکه هشت قرن پیش است که سبک خط آنزمان را دارد و بسیاری از کلماتش نامنتویب است و انگاه غلطهای بسیار دارد . من در مدت دو ماه از یکسوی بخواندن نسخه و تصحیح اغلاط آن از روی کتابهای دیگر کوشیده از سوی دیگر استنساخ را پیش می بردم تا چون فراغت یافتم در موقع مقابله اقا حاجت مینوی را که اکنون در پاریس است بکمک خوانتم و او نیز آماده شد که نسخه دیگری استنساخ نماید و باید گفت که نسخه او بهتر از نسخه من در آمد ، زیرا گذشته از بهتری خط ، او سبک خط نسخه اصل را نیز تقلید نموده و در این باره زحمت بسیار کشیده بود و علاوه از تصحیحات من خود اوهم بر تصحیح نسخه کوشیده بود .

بهر حال چون مقصود تکثیر نسخهای کتاب بود که جاوگیری از نابودیش بشود مینوی نسخه خود را به پاریس نزد دانشمند محترم آقای میرزا محمدخان

قزوینی فرستاد که او هم نسخه ای نوشته یا بنویسند . نسخه مرا هم آقای بهار بهمان عنوان استنساخ بعاریت گرفتند . ولی پس از پنجسال نگاهداشتن که در اینمدت دست دیگر طالبان استنساخ را کوتاه ساخته بود بالاخره معلوم شد او تنها به حبس نسخه قانع میباشد و این بود که من باصرار نسخه را مطالبه نمودم و آقای بهار در آخرین ساعت که ناچار دل از نسخه کند تنها دو صفحه آن را بدفتر یادداشت خود نقل نمود .

اکنون هم بچنین مقاله ای برمیخوریم که او انهمه زحمت من و اقا مجتبی را که خود کمتر از زحمت یک تالیف نبوده هیچ انگاشته و مدعی رویت اصل نسخه و برداشتن یادداشت از روی آن نسخه شده است .

خوشبختانه در اینجا شاهد از غیب رسیده ، زیرا در آن هنگام که آقای بهار از روی نسخه من یادداشت بر میداشت خود آقای مدیر ارمان هم حاضر بودند و قضیه را خوب بخاطر دارند .

آقای بهار فضلالرا دعوت مینماید که کتاب التنبیه را تصحیح نمایند ! اگر آقای بهار راست می گوید برای چه درمدت پنجسال که نسخه من در دست او بود خوبستن به قلم به تصحیح برنداشت ؟! آیا در کجای آن نسخه او غلطی دید و اصلاح نمود ؟! در کتاب التنبیه آنچه تصحیح ضرور بود ، من و مینوی کرده ایم و اگر بیشتر از آن محتاج باشد چون اکنون یکی از نسخها در دست آقای میرزا محمد خان قزوینی است که همواره در وسایل این کار را بهتر و بیشتر از همگی دارند از تصحیح باز نخواهند ایستاد . اگر آقای بهار هم شریک و وقت اینگونه کار هارا دارد نسخهای محتاج به تصحیح بسیار است !

آقای بهار رفتاری را که با ما نموده از دیگران دریغ نداشته ! زیرا ترجمه حال حمزه را که در حاشیه مقاله خود می نگارد عیناً و کلمه بکلمه از دیباچه کتاب « سنی ملوک الارض » که تالیف دیگر حمزه است و در برلن از طرف چاپخانه کاپیانی چاپ شده ترجمه نموده و عجب است که هرگز نامی از دیباچه مزبور نمی برد ! عجب تر آنکه در خاتمه میگوید : « و کسیکه زیاده در احوال و نوشتجات او کنجکاو باشد باید پرساله علامه میتفوخ

الدانی مراجعه نماید « در صورتی که همین را هم ترجمه از دیباچه مزبور
نموده است !

ما اگر دیباچه کتاب « سنی ملوک الارض » را در دست نداشتیم باز
این حیثیت بر ما پوشیده نمی ماند که آقای بهار آن ترجمه حال را از یک
کتاب دیگری برداشته و خویشتن با کتاب علامه العالی سروکار نداشته است .
زیرا ما میدانیم که آقای بهار بزبانهای اروپائی آشنا نیست و اندکاه خود کلمه
« میتفوخ » بهترین برکت کار است و از دیدن آن ما میتوانستیم یقین نمائیم
که مطلب از کتاب عربی ترجمه شده ، زیرا هر کسی که آشنا با لغت عرب و
زبانهای اروپائی است می داند که « میتفوخ » آنها در عربی درست است و
در یارسی بجای آن « میتروخ » باید نوشت .

آقای بهار بهتر میدانند که چنانکه در عالم شعر و شاعری برداشتن قصیده
قلان شاعر گمنام شیروانی یاغزل فلان شاعر ترشیزی و چاپ نمودن بنام خود
مایه رسوائی است در عالم تالیف و نویسندگی نیز تصرف در نوشتهای دیگران
همان حال را دارد و باید شیوه امانت را در این باب کاملا منظور داشت .
آقای بهار در ترجمه برخی عبارتهای حمزه نیز دچار اشتباه شده که
عضی را ما ، در ذیل تصحیح می نمائیم :

۱ — عبارت « حباه » را از ماده « محبت » پنداشته و « مهربان
نمود » ترجمه کرده با آنکه آن از « حبو » و بمعنی چیزی بکسی دادن است .

۲ — « غباوت » را با « غوايقه » اشتباه و « گمراهی » ترجمه نموده
در صورتیکه « غباوت » بمعنی نادانی و ناهمپی است .

۳ — « یسیره » را در این عبارت « و کانت حمیرامه علی حده مباحثه
للعرب باللغة الیسیره » بمعنی بسیار دانسته در صورتی که برعکس بمعنی و
بمعنی اندک است .

همچنین بر بسیاری از الفاظ آقای بهار نیز از قبیل « نوشتجات » و
« اعراب » و « منتجه » و « مستعرب » و مانند اینها نیز انتقاد وارد است
ولی چون نزاع لفظی است من از ورود بآن پرهیز نموده مقاله خود را در
اینجا ایابان میرسانم .